

MS BW
IVANOW
0107

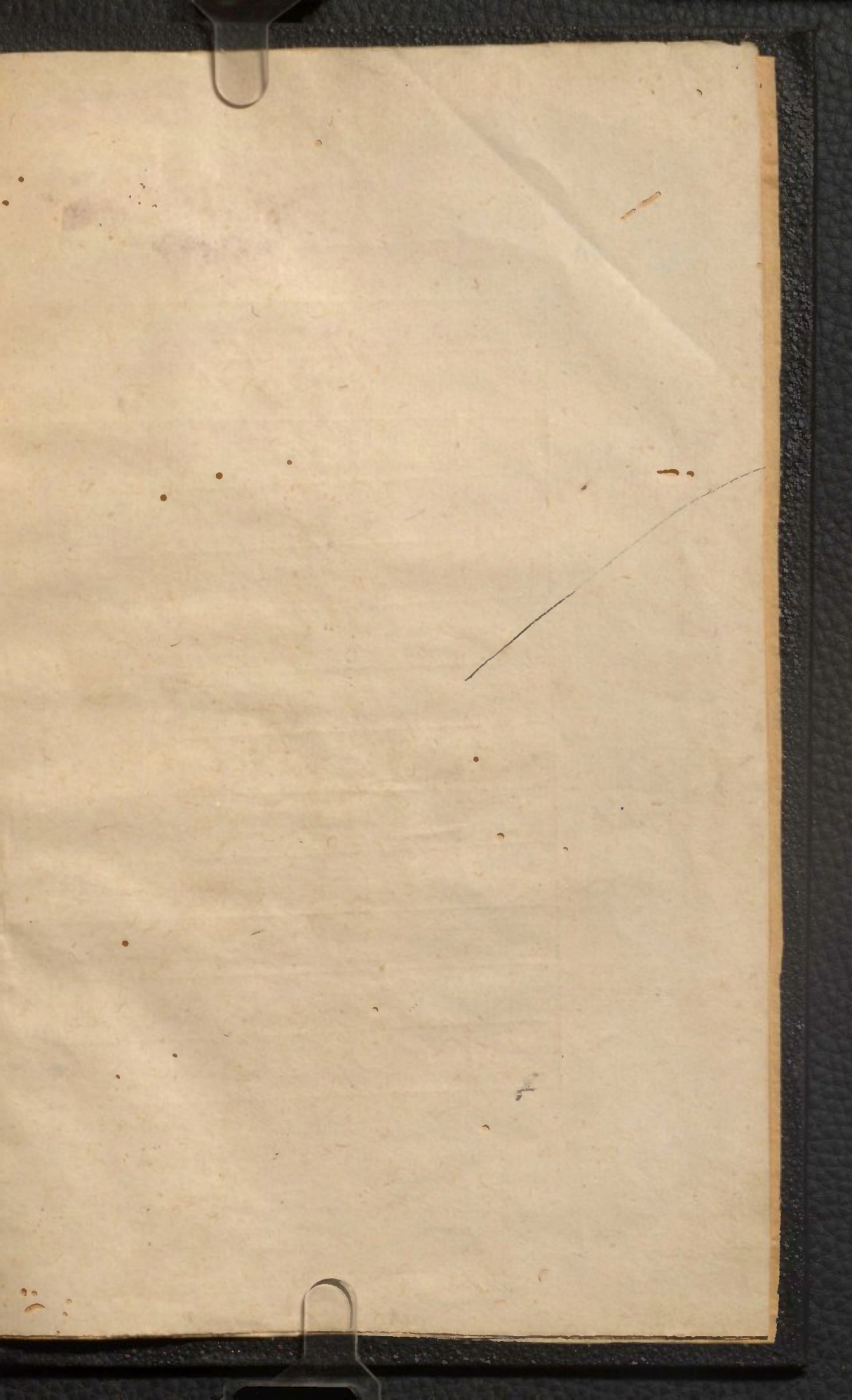
001616149

107.

kalimātu't-tahqīq
(Sufism).



11



یا فتح

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس بقیاس مخالفتی را نزد کتابچه مخلوقات و جمیع مخلوقات را بعضاً
 مستعد دانستیم اگر کم عدم منحصراً ظهور آورده و از ایشان نیز از شرف مخلوقات
 اکرم مخلوقات گردانیده بجلعت و لقد کرّمنا نبی الامم سوز را به پیشبرد و میان ایشان
 کرده باشکوه انبیا را صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بلباس قافله نبوت دریا
 آراسته برای بدایت و انشاء خلایق بر گردانید و از جمله انبیا حسب خود امر بر صیقل
 صلی الله علیه و سلم بخطبات تطایح تمیت هر کس محمد ایا احد من جا الکرم و لکن رسول الله
 و خاتم النبیین شرف گردانید و منت او را فی الامم فرموده از ایشان علماء و محققین و
 اولیای کاملین را رحمه الله علیهم اجمعین برای زینت خلایق آورده تا بر هر دست ^{توجه}

که اید تا اطراف السیاق عبارت از نیت هدایت کنند و از راه ضلالت و کفر که غیر
خیر المتعصب علیهم ولا الضالین عبارت از نیت باز دارند و غرض از رد قرآن
تحصیل سیرت خوب است بفرمان ایشان در آمدن و از ارسال رسول خداست هر چه بود
بانیان اگما نند فلان این کاتب الحدوت ذره بی محمد و عبد البر که عنی المرعنه کما صد
از کلمات تحقیقی در افراط و تفریط که در درجت و جدال و رد و البطان بر با کجا غیر نرا
و دوستان در سه فصل بیان نموده و این رساله را بکلمات التحقیق تمیز ساخته
و الهی القویین و سیده ابرته التحقیق **فصل** بدانکه تو آفریده و ترا آفریدگار است بخدمت
و تو مخلوقی و ترا افاضت گویم که از زنده نیستی بفضای هستی آورده و با انواع
تعهد باین خویش تر تعهد بخنده کی ایمان نعمتها باین نعمت بی بدل آفریده زنده
آفریده و از منی آدم گردانیده اگر سگ فکری در گشت و گریه و دیگران زندگان در دو
آفریده که از زنده چون دو بودی باید که شکر این نعمت بجا آری و دیگران نعمتها
تعهدی است از مثل آن با بد و بدگن آن معدوم و آن نعمتی است از تو درین سلامت
که ان الدین نعمه الله الا سلام است اگر در زنده کافر آن پیدا کردی و یاد برگرد
شکر کان داخل کردی که اجوات و طاقنت بودی که گشتی و اجتن کردی و جو چنین
نکردی و دیگران این تعهد باین عظمی و ان عظیبات که بری نعمتی است از شکر آن نعمتی بجا آورد

رضی و التوا

خیلی دشوار و ادایه شکر این نهایت منقطع کار کرد و امت خیر الامم حضرت صلی الله
 علیه و آله کسید المسلمین مقام النبیین است داخل کرده و شرف خطاب کثیر تر است
 او حجت الناس گرداننده اگر امت حضرت عیسی و موسی و یادیکه از اینها علیه
 السلام افریدی و یاد داخل کردی که از اجتناب رویی که خلاف میوه او کردی بلخوف
 چون و چرا چنین وضبان بر زبان آوردی که کتون بر تو واجب و لازم آمد که شکرانه
 این نعمت عظمی و عظیمه کنی و راکت را شکر کنی نعمت باجا آری و میخورد خود و الهی
 و دیگران نعمت خود گوشت نشناخته بنیاد دل و نماندیده تا کلام بر او لحاظ است
 حبیب او را صلی الله علیه و آله بنوی و به بینی و بجم الهی و بر آن عمل کنی و معانی اینها
 بدانی و بدل غور کنی و معصود وی سببانه عمل شانه از رسالت و اول کتب
 چیست پس اتموعی از هر خلاص بدانی و نفس در حال کلمه اینهمه برای رفع هوا
 نفسانی و خواست شیطانی است که از راه است عبارت از اراط استقامت باز
 میدارد و پس پس رفع این هوا نفس اماره از دشمن باطنی است و دفع این خواست
 شیطان بجم اعدو طاری است موقوف بر ایمان حکام نه عیبه و متابعت نه دعوت
 مصطفوی است فقط پس معلوم شد بر قدر که بنده در شرح استقامت آید و متابعت بر
 راست و ثابت تر باشد تا هوای اماره با الهو و در خواستش آن دیو لعین بدخوبی

اور

و در تراستد از برای آنکه هر شایسته که از ترسینهار بر نفس بلند و شیطان
رجیم را تسال او در ذرات شریعت نبوی و متابعت سنت مصطفوی است چون
آنها و یجات آرسر میگردانند بجز در تعلیم صاحب شریعت در نفی او در بیاض
و مجاهدات موافق سنت سینه آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد هر که متصور است
و حیب آمد بر طالب صدق خود را بلیاس شریعت و نیز بر طریقت آراسته یا صامت
و مجاهدات بانفس آواره باینان حکام شریعه الهیه سنت سینه میگردانند غیر او سجا
بناط خطور کند خود را بیاید او سجا آراسته با دکان شغال و مرآت مجاهد مشغول
شود که سبب آن محبت و نیابگی از خلق فراموش شده آرا سوبی ادرست کند
کوته قلوت و یا صفت بیاید او سجا نه با فقر و ماته مشرعی شود در این سینه موهوبی
در گذر نه بنفس خود در پرده تبت سینه آراسته از آن محبت گذشتن گیرد و راه محبت جدا
و طوق رود ابطال در مقدمه تحقیقات مسایل نو حیدر تصوف و وحدت بر خود رینه
و در طاعات و عبادات از اصلا مات فقها خود را در دو کار در میان را از طعن نشین
بزرگان مسلم بر بندد و سعی کند که غیر همدا و سجا از آگاهی و شعور نماید بعد از آن
انچه آشوف شود در مرتبه کامل انچه حاصل شود عنایت اوست تبت اکنون باید دانست
که مسال وحدت وجود از مشاکرت بین میان صوفیه است و کشف انیس را بدون عنایت او

بجمله محال است

سبب محال است لهذا نیز از علم اتمح الیاب انجمل می باشد با کار آمدند نیز
 که بهر این سبب هم در کتب خود بطریق جمالی ذکر کرده اند که در سبب تمکین
 شده قایل بر وحدت شده و در بعضی تطبیق بین الذمیه در هر طرفی توسط
 اختیار کرده اند که غیر قابل تمییز شده و حق دانسته بر سبب تفصیل در کتب خود
 بیان کرده اند که نیز در لغت و در لغت و حلول و اتحاد شده قایل با همین کما نسبت
 کرده اند عیاقا بالله که هرگز در اینان طول و اتحاد باشد و اینها نوعا حل و
 اتحاد الکفری پندارند و حلول در آمدن چیزی در چیزی و با هم که واحدند
 است و او سبحانه منزله است از آنکه در چیزی در آید یا با غیر خود می شود بلکه این
 طایفه را حالتی که میداند در حالت در همه شایسته او سبحانه زانیه بیند و هیچ شایسته
 غیر وی نمی دانند و این حالت را انانیت قائل بنفس الواقع اند و در میگویند اما در حلال
 واقع می دانند و میگویند **و یکدیگر را در ذمیه صوفیه قایل بر وحدت وجود**
جمع بین التفریق و التثنی یعنی نسبت منزه بوجهی قایل اوصاف تشبیه سازند صفا
 و قطعاً قائل به غیر میگویند چه در میان خود و تشبیه است و نسبت تشبیه محض است
 محسوس میگویند که این تشبیه با سبب تمسک است و او سبحانه منزله است از تشبیه و
 نمی داند پس او سبحانه تشبیه است در عین غیر بلکه اولست با تیره خود در مظان منزه

در عین تشبیه اعتبار مالک انداخته است و چون منبسطه بجز نباشد اینست هر چه در
صافیته قدرت سر از بی **فصل** دویم بداند که شریعت و طریقت و حقیقت با هم یک چیز اند
و جدا نیستند پس بر خلاف این داند و تفرقه تماماً جای است که افعال انواریه فی الآله
ان قال ان الحقیقه بجلال می بود الباطن بجلال المقابله در بوی الکفر اقرب منه
لا ایمان ذکره فی قواعد العقاید حضرت مولانا نظام الدین خاوری قدس الله سره
فرمودند که شریعت طریقت و حقیقت یک چیز اند منادا در رفع گفتن در شریعت ممنوع است
پس زبان تکلم شدن از دروغ شریعت است و تکلف در رفع از دل دور کردن طریقت
است و بجای رسیدن این تکلف در رفع در دل نماید در رفع ناکفین بلکه شود **حقیقت**
است معلوم شد که مقصود از شریعت و طریقت و حقیقت بوده است و هر یک اصل اند این
شریعت بود وسط طریقت و نهایتش را حقیقت گفتند آنجا که از هم جدا می گردند و حقیقت
خبر ندارد پس بر این معنی **اطالب** می است و چه لازم آمد در متابعت حضرت مصطفی
علیه السلام بنمود لازم نمود قولاً و فعلاً و عملاً و اعتقاداً ظاهر او باطن او را یکی معاشرت
کمال متابعت موقوف بر درجه است اول متابعت ظاهر است آنرا شریعت گویند
دویم متابعت باطنی آنرا طریقت نامند و این برود و مقصود بی حاصل میشود
آنرا حقیقت می گویند این اکثرین مقامات حقیقت است و بس که کون بداند که متابعت

انواریه

آنحضرت که فریعت است بر چند انواع است از جمله متابعت و افعال است که جمیع افعال
 خود را بشما به افعال آنحضرت کند و دیگر متابعت و افعال است و آنچه ان باین که زبان
 از کذب و غیبت غیره محفوظ دارد و همچنین زود که از سب و تلعاب باشت و امر معروف و نهی
 منکر و ملاقات کلام مجید بیان جاویت آنحضرت میگردد و این که دیگر متابعت در لباس است
 که متابعت کند و رای که میسر اند و از آنکه استغفرت را لغایت کند و دیگر متابعت در طعام خوردن
 است که هر چه از طعام میسر آید از آن متابعت کند و در پی تو میزند و بیعتند و دیگر متابعت کن
 است که هر چه از این متابعت کند و حدیث آمده که هر که بنا کند پیش از آن که حاجت
 داده شود و در بیعت تا اول برگردد و دیگر متابعت در قیام است و آن درین است که بسوی مسجد
 بر این زمان پنج وقت وجود عبادت درین پنج وقت است و در آن حال آن که بیعت صحیح
 عالم با عمل یا صدیق شنیدین را و در امور آنحضرت متابعت و نه خود را از صیغه نصیحت و ا
 دنیا و ملوک و در وقت عمل اند که بسیار جزایانند که اشیاء آنحضرت در آن و این
 است اما متابعت باطنی آنحضرت که طریقت است آنست که باطن خود را از خصلات ماسد
 نماید باطله مثل شرک و کفر و فتن و حسد و عجب و بیزاری و بیدار و کذب و غیبت و بدعت
 و ظلم و سب جاه و مال و ریاست و امثال این پاک گرداند و نورش منخلق نموده و عقاید
 مضره چون توحید و ایمان و هلاک و توبه و صدق و صبر و شکر و خوف و بیگانه گشتن و بیعت

و رضیاد سلیم و یار موت و قبر و قیامت و صیاد کذاب هر احوال و غیر آن و مثال آن مشهور
بودن را در شوق و محبت معرفت او تعالی شانه دور مرا تیره و مکان نشو و تدریس تفکر مشغول
تا اینکه در قابل انعکاس آنو تجلیات رحمتی کرد و بلکه باید در انواع طاعات و اصناف
و ریاضات و مجاهدات مشغول باشد و چون نفس کاپی را در شیشه کند او را الزامی قیام و راه
ای نفس این ساعت اگر حل تویر رسد بر این غایب غایبی که جای طاعت و جهانی است این عالم
تعالی را و اولی شمر در حرمت و انبوس جز بر بنیاب کنون نماز است ایستاد و بجانم غایب
نیاید و پس چون سالک بدین صفات موصوف متوجه خود را در احوال و مابین نشاید انحراف
صلی الله علیه و سلم کرد این باید که فضا بطرف ثبات و استقامت نماید چنانکه بر سید شد
عائنه رضوان الله علیه حضرت صلی الله علیه و سلم گفت بود عمل آنحضرت در ایم حق چون عملی
از عملها پیشتر گرفته و در ثبات استقامت آن کوشید و آنرا از دست نداد و پس
چون ریزه چسب خون ثبات و استقامت متوجه باید که ریزه امور ترقیب مترصد لطافت
باشد تا ماکاه نوری که از او بر سر آمد که بر اول او تخی نماید که خانه وجود او را از حسن
خاستگاری مستقیم پاک گرداند و در خود جانینه یابد که خود را در میان نماید چه گوید و
گوید و برده نشود از دست خود و او را در هر میزند و بهر راز و اندک حقیقت را از دست
شاید که او را در روایت الله علیه اشکار کرد و در تکرار سالک باقی تمام رسید بحقیقت رسید

در همین تقاضاست

۵

در این مقام است که اگر حقیقت حاصل نشود که از حقیقت می نامند این معنی است
شریعت و طریقت و حقیقت و حقیقتاً احد اند و مقصود ازین برود همین حقیقت است
و این **مهر** می شود باید دانست که طریقت پسندیده و میرت سنجیده صوفیه صانعانند
از او هم می بر کتاب است پسند این متن را علماء و محققین از شریعت روان تر نظر
را فهمیده و برتر به حقیقت رسیده مطلقاً و قطعیاً در طریقت ایشان طایفه طریقت
بلکه بعضی بر آنست که این طریقت را انسان اختیار کرده و در باطن خلقت یافت حاصل کرده
لذا گفته اند اگر قول صوفیه ظاهر بر حقیقت کتاب است نظر ایند و دست نباید باشد
نمیاید تا ویلی دانستند از علماء و محققین این طریقت را باید پرسید که تا ویلی دانستند
برتر و خیر تر بود باید بدانند و اگر باید که در بر نباید دانست از محققان این طریقت
اند که حقیقت ذاتی همانست که بود رنگی می بود از کلمات و در بعضی
نمیست چنان میاید و میاید که اگر کسی را از ایند و او ایلی
معرفت ذات او شده است چنانکه بر زبان او شده اند از نهایت اصول تا کلمات
نابیه رعایت حصول عارف تا بصورت علمای بر این زمین که میاید در در این است اولاد
میاید از تعلیمات شیطانی تعلیمات انسانی باید دانست زیرا که سالک را تعلیم که بر این
نمیاید بلکه سلطان هم نظر است در این جهان که همان را غریب است در بر این است سلطان

بیماری است که بروی مستویست این زمین راه روشنی کامل که آگاه دل باشد

باید تا فرق در هر دو تجلیات نماید **دورست** سراب این باوریه است تا

عوامل بیان نور سید این **چهار** قصه الوجوه صفات با مشایخ بیشتر از درباریم

مشهور است و روایت این سخن از معرفت حدیث مروی اند **سول** و امیر الله علیه

و سلم که اهل انیطان خوش بین **الارض** اذا انشوب بعد کنه کشف له عنده

و مشهورند شدن الوجوه صفات و قضا کردن تمام معروف است که این صفات

سالم باید که تجلیات تمام شود و فریفته نگردد و بر مکان صفات مغزور شود زیرا که

تیمور تجلیات رعایت و بلایات نیطای مشکلی است توانی و از آن و اهل امانت

اصیب از این کشف و وجود نیست قدا و صوفیه بر ایسب یا جهات و جهادات میبرد

و او شان را تمیز هم در هر دو تجلیات حاصل بود نسبت صوفیه قنایین الله برای

اعتمادی نماید و مکاشفات صوفیه فی **نایما** که بعضی از مجامده عاریه میگرد

نشانید چنانکه **تخصان** انبطالیه فرموده اند که هر اعتمادی و اعتدالی که از کلام صوفیه

که از علماء محققین بود حاصل کرد و او را **دراجه** است یا آن دار مکاشفه ارباب مجامده

این سخن را نیز که در طلب است که برای کشف و اجتناب میاید نه شرط است پس با

و مجامده قدا و کاملین **نایما** کلمات صوفیه انوقت که محض از مجامده در وقت با عذری

فی زمانه

و اعطال اند

معاقل اندیس بر مکان صفات انبیا چندان اعتباری نیست

بسم الله الرحمن الرحيم

بدانکه توحید را سده مرتبه است اول توحید افعالی یعنی بنده چنان بیند که جمله افعال
از حضرت افریدگار جل جلاله بیاید و هیچ موثری غیر از وی نیست پس درین
مرتبه از افعال خود و افعال سوا بی حق غایب شده پنجم توحید صفاتی
یعنی بنده چنان بیند که هر صفات جمالی و جلالی منحصر در ذات و الوهالی و الکرالی
و این ولیکن این صفات در نظر ان انواع موجودات و احوالی و مصنوعاتی است
ظهور کرده و تمیزی شده و بنده در تیر تبار صفات سوا بی حق غایب بنده
پس ششم توحید ذاتی یعنی بنده چنان بنیاید که کند که غیر از ذات حق تعالی
هیچ ذاتی در نفس خود وجودی ندارد بلکه همه ذوات بر تو ذات او بیند و عقل را
در توحید افعال بطریق استدلال محال بود ولیکن توحید صفات ذاتی بطریق محاسنه

Handwritten text at the top of the page, possibly a title or header.

Main body of handwritten text in Arabic script, consisting of several lines of dense, cursive writing.



خود که سید محمد از این سید محفوظ است و غیبه عنایت

در شهر زعفران ششمین

عالم ملکوت عالم ارواح و عالم ملک عالم اجسام را گویند چنانچه موعود دارد
بنا بر آنست که در کتب سیرت کبیر چهارم منتهی به روحان کونیه ششم
نوعیه که از جانب خدا باشد هم بداند مقلد نظم و منجمت معنی دارد یکی که از کونیه
که در آیه ایند از نبت قعر آنرا بدینند و آن نبت است آمده در موعود معنی علم کلام
چون با سیدی و سیاهی سیرت این مقلد نام مردی است خطاط که در کتب
سینه و ده جوی از خط مصیقا و کوفی و غیر آن کتب خط مشهور
برای حرفی طوری و طوری خاص قرار داد و سالی نبت نکت و توفیق

محقق نسخ و زیکان در قیام بعد از آن که در ایام استادان دو خط دیگر
یک تعلیق از رقیع و توفیق دوم تعلیق از نسخ و تعلیق استنباط نمودند
محقق است که گرامین مقلد زنده بود هر سه مقلد را بمقلد بردارد

العجلیه من الشیطان و الثانی من الرحمن که العجلیه شتاب کردن است
و آن مذکور است السعه جلدی کردن بکاری در اول وقت و آن خود است

اول العزم از غیر آن آمانند که دل نهادند استوارند را مضاف بدانچه نموده بودند
و حیوانات استند کار و صبر بر بلا و آذی و آن نبتن بودند فرج و ابراهیم
و سحر و یعقوب و یوسف و ایوب موسی و داود و عیسی علیهم السلام
کتاب منافع الطالبین مؤلفه فاضل شاه محمد الکریم بر ملوی نگار می قدس سر
در باب کار و اشتغال و مراقبه دیدنی است و تاملش کردن است

